

جو بود و باخبر نویسان در کمال سختی ملوک می نمود  
درینوقت بموجب شکوه سوانح نگار از فوجداری راهبری تغیر نموده  
طلب حضور نمودند - بحضور فارسیده از راه استعفای منصب  
نوشته رخصت کعبه خرامت - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر  
مرخص فرمودند اما از آنکه از مشاهده شجاعت و نامت حلای  
او در نوکری ابوالحسن از راه قدردانی بسیار از راضی بودند  
و همیشه در امتعالت او کوشیده ترغیب طلب مردم لاری می نمودند  
بعد رسیدن حضور عذایات زیاده مبدول حال او فرمودند - خفیه  
مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی  
عبدالرزاق خان پردازد - و او را از اراده مرکوز خاطر باز دارد - عبدالرزاق  
خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال  
لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او بهمراه  
پدر رفتن راضی نگشته در حضور ماندند - و هیچ نوکر ابوالحسن در  
نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبدالرزاق خان  
بسبب پاس حق نمک بآپرو مرحله عمر پیدایان رساند .

ذکر سوانح سال چهارم از جاوس خلد مکان مطابق سنه ۵۰۰۰

و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم  
عاقبت لکیم طرف برگانو [ 16 ] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض  
رسید که رام راجا برادر سنپای جهنمی که از قلعه جات ضلع

شکر پادشاه

( ۴۰ )

سنه ۱۱۰۶

را بگذرد برآمده طرف چنچی و دیگر مکانهای قلب پناه برده  
 معذور الاثر بود باز خود را بعلت ستاره و غیره رسانده هفت ماه  
 در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنبها دهها جادو را برای  
 مصلحت طلبیده باران فامد و فکر فراهم آوردن اشکر است - درینوا  
 از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان معروض گردید که پادشاه زاده  
 محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعه شاه که  
 سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست  
 مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین  
 بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تا که پدر شما تخت آرای  
 هذد است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف  
 بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت  
 آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر  
 شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده  
 به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بیان آورد شاه در جواب  
 فرمودند تا که نوشته تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این  
 خبر اتمان نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از  
 خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان  
 بمزاج من نمی سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان  
 در سرزمین گرم سیر بعلت خراسان خود را رسانده همانجا بسر  
 برم - لهذا التماس دارم که بفرمایید حکم آنجا احکام مدد قشون بروقت  
 اگر صادر گردن باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب  
 درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تنخواه مدد

هفتاد و یک ( ۴۵۱ ) عالمگیر بادشاه  
 هرچ بر حکام آنجا نوشته برای رفاهت و مدد ده هزار قزلباش که  
 بروقت کار آیند پرایغ صادر نموده. پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد و  
 در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهی و طغیان آب دریای  
 بهنر که چهارنی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار  
 ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب  
 عالمی آسوده و بلخپدر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح  
 شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از آنکه تاریکی شب  
 و هجوم آب و شدت بارش و بخیاری لا و گل علاوه هم گردیده بود عرصه  
 فرست جان و مال و عیال از آن تهلکه ناگهانی بدر برین بر مردم  
 تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه  
 و بادشاه زاده و امرا و اسب و گاو و شتر بی شمار و خیمه و اسباب  
 بی حساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها  
 را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان  
 آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام  
 مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هر طرف که  
 راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته  
 دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای  
 درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانه پادشاه بالای  
 قبه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم  
 شد که سواری خاصه و همه فیلان برای سواری خدمت محلی و خزانه  
 و جواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و  
 حضرت خاد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

حالتگیر پادشاه ( ۱۳۵۲ ) صفحه ۱۱۰۷

آب اندازند تا آب روبرو تفرز آورد - و در آن حالت چهره پوری بروی آب  
 پیدا شده که بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد  
 میدزد و بدامت اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آریک و آنچه  
 دارم بگیرد - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی  
 صراف پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته در پنج شش بهر  
 با تمام پوری آورده بود - از زبانی زادی ثقه مسموع گردید که کنار  
 دریا بتفاوت مسامت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان  
 مخلص خان بخشی فرود آمده قریب یک روپیه از نقد و زیور  
 از ملاحظه دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که  
 طغیان آب روداد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافتد بخاطر  
 جمعی تعین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر  
 نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند -  
 بعده که آب از بالای آن گل زمین بر طرف شد و با وجودیکه دم بدم  
 خبر گیران بودند و قدم و دامت بیدگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم  
 شدن آب چند ثقات در آنجا برده استاده کرده هر چند آن زمین را  
 سه چهار جا کف بدزد و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند و  
 دیگر از سوانح غریب همین سال آنکه از وقایع ظفر آباد بعرض رسید  
 که در مسجد قلعه بیدر ساخته خواجه جهان وزیر دکن که از مدت  
 مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تواریخ می خواندند از افتادن برق  
 همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل  
 نمایند که امام مسجد که از مدت در آن مدرسه منزوی گردیده  
 خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجمید رخت از همه

وابستهها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم  
رخت بدن او همه بحال و اثر سوختی پیدا نبود جان بحق  
تسلیم نمود \*

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بندق و بصت باری و پای قلعه  
راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس و دیعت  
حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبدالرزاق خان که  
فرجداري آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدی یاقوت خان  
بخشیده ادای طلب سپاه نامه خیریت خان را بعهده او نموده بودند و  
سیدی یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکه خیریت خان را که  
از نقد و جنس مبالغ کای می شد بضبط خود در آورده زن  
و فرزندان خود سال ازرا در قلعه جزیره تعلقه فرجداري خود برده  
ذگاه داشته بود و یومیه بقدر کفایت ضروری بدستور محبوبان می  
رساند - درین سال از روی واقعه راجپوری تعلقه سیدی یاقوت خان  
بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارک که عورات بسیاری که  
برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میفرزند یکی از  
جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستاده زن خیریت خان بلباسی که  
زنان هندو و مسالین کوکن می پوشند خود را ملبس ساخته  
یک جهده رو گرز چوبی زیر گهگره و عاری پنهان نموده میان  
هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضروری که مخصوص  
برای رفتن سیدی یاقوت خان بود زفته پنهان گردید - از آنکه سیدی

جانگیر بادشاه ( ۴۵۴ )

جلد ۱۰۸

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسلح و مستعد بیرون نهشته یکبار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا در پاس شب بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر او نموده بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب بدستور هر شب همینکه نزدیک جای ضرور رسید کذیزی که پیش پیش او با چراغ و آفتابه میرفت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا گرز چوبی سنگین بر سر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر بر او اندازد - باوجودیکه در آن حالت یاقوت خان ازار بلند و نموده بود فواره خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته بر زمین زده بر سینه او نشست اما قادر بر کشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کذیزک های حبشی با مشعل و چوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا نمودند و از بیرون نوکران نیز رسیدند و او را بسته خواستند که بسیاست و تذبیده او بردارند یاقوت خان که او را بصورت و اسم می شناخت و خوب می دانست که با او عداوت ندارد که با اختیار خود برچنان جرأت اقدام نموده باشد اشاب که فرستاده دیگری است لهذا به تسای او پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته از روی دایری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزیان آوردن و بدلاسا اقرار ازو کشیده بر حقیقت سرکار آگاهی یافت. و نام جمعی

از همراهان معتمد باقوت خان که در بن مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمرور همه را بجزای اراد و باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرسانید بلکه بعد چندگاه بر یومیه او افزود - یکی از فضلی مکه متبرکه مشهور به اندی که در قرابت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خم چ فرستاده قبل ازین بدو سال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ماخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز مترجه حال او می گردیدند و در خواص جمیله از محل با زرینه مرصع بدو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعمت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلی مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعد که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتی پدناه لطف خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

هالکیر بادشاه

( ۴۵۴ )

سده ۱۱۰۹

مخلص خان بخشی نبیره قوام الدین خان که بحلیه صلاح و تدبیر و کمالات صوری و معنوی آراسته بود ازین جهان فانی بروضه جاودانی شتافته بجای او روح الله خان را بخشی نمودند \*

ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق

سده هزار و یک صد و نه هجری

از روی سوانح برهانپور بعرض رسید که نیبا سندهیار دهننا و دیگر نا مرداران غنیم لثیم با فوج عظیم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با دیگر بندهای پادشاهی یر آمده در دنج شر مقهوران کوشیده تا سه شبان روز از بالای فیل فرود نیامده تردد نمایان بر روی کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سرکار بیجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور برای دست اندازی صوبه ماوا آواره گشتند و فیروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبیه واقعی نموده جمعی کثیر از مقهوران علف تیغ و هدف تیر و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرین باد صادر فرمودند \*

از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میر علی نقی از دبایر خلیفه سلطان که با بادشاه ایران نیز رشته قرابت قریبه دارد بامید بزدگی درگاه آسمان جاه از ایران رسیده - حکم شد در هزار روپیه از خزانه بندر سورت تنخواه نماید و مهماندار از حضور تعیین فرمودند - سید حسن شای خان ولد سید عبد الله خان باره که از خدمت فوجداری سلطان پور ندر بار و غیره تغیر شده فوجداری سیدونی هوشنگ آباد یافته آنجا رفته بود بعد انقضای یکسال



باز بخدمت فوجداری ندر بار و پرگنه تهایز سرکار آسیر بکمتور سابق  
 مامور گردیده بعد که به پرگنه تهایز رسید بعد از بند و بست  
 آنجا خواست بتعلقه ندر بار خود را رساند - درین ضمن نیدا سندها  
 و غنیمه نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنه  
 ندر بار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن  
 برآمدن حسین ( ۱۷ ) علی خان از تهایز اطلاع یافته دست از  
 تاخت ندر بار برداشته متوجه مقابله حسین علی خان شدند  
 حسین علی خان نیز از بسیاری فوج غنیم ناندیشیده با هفت  
 صد و هشت صد سوار و قریب دوهزار برتندار و کماندار  
 که نوکر داشت و از زمینداران تعلقه فوجداری خود فراهم  
 آورده بود با استقبال غنیم شناسان بغاصله دو کوره از قصبه  
 تهایز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکه کارزار  
 گذاشته و مبارزه صعب رویداد و حسین علی خان ترسد و  
 حلهای رستمانه نموده مکرر فوج مرهده را از پیش رو برداشت آخر کار  
 نیدا سندهای ناپاکار بسبب بسیاری فوج اطراف حسین علی خان  
 را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب به بیان آمد و قریب  
 سه صد سوار و پیاده همراه حسین علی خان بدرجه شهادت  
 رسیدند و حسین علی خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه  
 در سه زخم کاری برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را  
 از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپی

قوت و طاقت تردد فرمانده بود از چهار طرف بر مراد ریخته  
 دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و  
 غیره هرچه داشت بغارت بردند و سواهی مالی ده از نقد و  
 جنس بتاراج بردند دولت روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص  
 نمایند و بعد از سعی بسیار نزدیک به یک لک و هشت هزار  
 روپیه از زر جاگیر و باقی اسباب که در قصبه تهالیز مانده بود و  
 مرصع آلات ادا نمود - برای تدمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان  
 قصبه ندربار تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم  
 قصبه قبول نمودند - از آنکه رعایای قصبه ندربار چوپه غنیم هرگز  
 نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند  
 و غنیم از آنها غبار خاطر داشت - حسین علی خان نیز از سختی  
 آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصحلت نموده قرارداد  
 که بعد محاصره یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر، روزی شهر  
 پناه بر روی غنیم و نمایند بشرطیکه سمت بتاراج رعایا نکشایند اما  
 مردم عمده مال دار و صرافان و تاجر و مقدمان را گرفته بشکنجه و  
 عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول در آورده بآنها رسانده  
 در عوض دعوی محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک  
 لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهته عاید گردید  
 و قریب سی هزار روپیه برای حسین علی خان نیز به تحصیل  
 درآمد - بعد عرض خلاف مرضی پادشاه بظهور آمده فرمودند که هرگاه  
 طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بدصرفه نمود - و عبد الرزاق خان  
 لاری که رخصت کعبه الله گرفته رفته در وطن منزوی بود از راه

فضل و قدر دانی نظر بر انتهای شجاعت و تهوری و پاس حق نمک که از مشاهده فرموده بودند عبد الکریم نام پسر ار را که در میان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد که بر خزانه بگذار سورت تذخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاری انتخابی همراه بیازد - بعد روانه شدن عبد الکریم بعرض رحید که عبد الرزاق خان لاری بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده و دیعت هیات نمود - بعد عرض انسوس نموده حکم مراجعت عبد الکریم صادر فرمودند - از جمله امرای حیدرآباد مثل عبد الرزاق خان لاری دیگری تا بقای عمر پابرو بسر نبود \*

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خاک مکن

مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهی و تسلط آن گروه بدمال پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خاطر نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعبجات که مسکن و مآوی آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفه ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهارمی در اسلام پوزی که مردم در آنجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته میدادند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر در همت اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که به اهتمام معماران چابک دست احاطه خام گرد آبادی بنگاه تیار نمایند و حصاری

عالمگیر پادشاه ( ۴۶۰ ) سده ۱۱۱۰

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیه زینت النساء بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والد محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمتگاران را با جملة الملک اسد خان در آنجا نگاهداشته حکم فرمودند که مژده نمایند که همه امرا و منصبداران و خلائق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتی و تمام خلائق همراه کار خانجات پادشاهی در آن بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدی قبیله و عیال همراه نگیرند - هر چند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما از آنکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظه سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خلاق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعه بسنت گتّه و دیگر قلاع جات آنطرف برافراشته شد و در کوچ در مقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضر بخیام واقع شد - پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بیدرگانون ( ۱۸ ) طالب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود \*

در همین ایام از زبان منتهیان بعرض رسید که رام راجا برادر منتهیای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن منتهیها از مکان قلعههای

تعلقه خود بصیب تملط امرای پادشاهی برآمده بطریق نواز آوارگ  
دشت ابدار گردید و بازاده باطل هرماه و حال در پناه جبال و مکانهای  
دشوارگذار بسر میدیود - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر  
قلاع با نوج عظیم رو بصوبه یوار آورده و خوابی بسیار بقصده جات و  
معمورهای آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار  
بد کردار دیوگنده که بسبب مناقشه وطن و غلبه وارثان دیگر رو  
بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته  
چندگاه در حضور معزز بود آخر کار از آنکه گفته اند • بیت •  
عاقبت گرگ زاده گرگ شود \* گرچه با آدمی بزرگ شود  
از شنیدن خبر فوت مدعی وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید  
از حضور فرار نموده خود را بدیوگنده رسانده در وجه ادای پیشکش  
مقرر می هر سال با تحصیلدازان پیشکش از راه مفسدی پیش  
آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم  
فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاه زاده بیدار بخت  
را مامور نمودند که با فوج سایسته خود را برای تقدیه رام راجا  
و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بایش فرمودند که بنگاه  
خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده  
چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خانستر را بگذارند که شعله ور  
گردد - و روح الله خان بخشی را با حمید الدین خان بهادر مورد  
عذایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادی اطراف قلعه پرناله و  
ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد  
مسجدی بنظر آمد که از نشان معمورهای آنطرف بسبب

عالمگیر پادشاه ( ۳۶۲ ) سنه ۱۱۱۰

تاخت غنیم سوی آن مسجد نمازده بود - فرمودند که نزدیک  
 مسجد مضرب خیم نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعد از  
 نماز حکم تعمیر آن فرموده تعیین تهازه در آنجا نمودند - ازان مکان  
 که کوچ واقع شد سه گروهی بسنت گده نزدیک تهازه مسوری نام  
 نزول و مقام فرسردند - تربیت خان را که میر آتش و صاحب اهتمام  
 مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بذر بست مورچال حکم نمودند  
 و قلعه نشینان از فراز کوه بسردان توپ و دیگر آلات آتشبازی  
 پراختند - بعد دوسه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از  
 قلعه یک کوره مسانت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب  
 خیم ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آماده یورش  
 گردند - محصوران از ملاحظه جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله  
 باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند -  
 فرمودند که یراق همه را گرفته مضرت جانی بانها نرسانده بگذارند -  
 وقت شب بی آنکه احدی بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند  
 خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نموده مقهور الاثر گردیدند که  
 نام و نشان از آنها معلوم نشد - بعد عرض شادمانه ابتدای فتح  
 بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد  
 شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیره قلعه با قدری غله و  
 اشیای دیگر بتصرف بند های پادشاهی درآمد - و آن قلعه را  
 مسمی بکلید فتح ساختند \*

از نوشته اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده  
 معزالدین ناظم بمدد سعی حفیظ الله خان پسر خورده جمده الملك

سنه ۱۱۱۰ ( ۴۶۳ ) عالمگیر بادشاه  
 مزحوم ناظم صوبه تتهه که تملط کلي دران ضلع داشت به تذبده  
 بلوچان مفسد پيشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم  
 نتي ( 19 ) که شوخي و فساد هر دو طائفه بدصال از حد تجاوز  
 نموده بود پرداخت مکرر متابله و مقاتله عظيم رويداد و از غلبه  
 مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گويدد بعد که تود از شاه زاده  
 بظهور آمده و لطف علي خان و راجه سورج مل و بهار خان ( 20 )  
 با جمعي از بزد هاي پادشاهي و نوکران شاه زاده بگر آمدند -  
 و ازان طرف نتي با هزار سوار و پياده کشته گردیده فتح نصيب  
 شاه زاده گشت \*

### فتح قلعه ستاره

بعده متوجه تسخير قلعه ستاره گردیدند - بر قلعه کشابان  
 عالمگیر ظاهر است که قلعه ستاره اسم با مصممي است زمر چرخ  
 نيدنگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه  
 در تعريف آن شاعر گفته \*

بالی سوش ز ارجه ندي \* تابنده ستاره بلندي

آخر جمادي الثاني سنه مذکور مقابله قلعه دفاصله یک و نيم کوه  
 خيمه گردون شکوه پادشاهي استاده گردید و جانب ديگر دایره  
 فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و ديگر

( 19 ) ن - لبي - لبشي \*

( 20 ) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار  
 فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمی همدیگر به پیش بردن  
 مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند -  
 و باندک تردد و کمتر ایام توپهای ازدها صورت نهنگ صولت که  
 از صدای آن رعد حوصله باختمی و مریخ زهره گداختی پای دامن  
 کوه و بالای دمدسه های آسمان پایه رسانند و از بالا و پایتین  
 آتشبازیهای کوربا باریدن گرفت و شب و روز بان و گولۀ توپ و  
 تفنگ و حقه شعله نشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید  
 و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سر قدم  
 نشناخته غلطان بر سر و کمر و پای مبارزان و چاربا رسیده و  
 تا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب  
 بارش و فساد غنیم که بر کپی و رسد شوخی می نمودند و نواح  
 قلعه تا بیست کوره سوخته بودند گرانمی و کمبابی غله و گاه بیشتر  
 به مرتبه رسید که بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دصدمة  
 فلک پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه بر پا گردیده و از  
 طرف پادشاه زاده نیز مورچال پهای قلعه رسید و یک لک و شش  
 هزار روپیه در طلب احشام و جماعه ماولیه آن ضلع که در فن قلعه  
 گیری ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهای آسمان  
 پایه و جامهای جریمی هزارها مهیا گردید و از اشجار ثمر دار  
 بیرون احاطه شمار برای مصالح قلعه گیری از کجاری و چوب  
 بندی و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و  
 قابوی زدن گولۀ توپ و گولۀ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار



سنه ۱۱۰ ( ۴۶۵ ) عالمگیر و پادشاه

سنگ می انداختند و آدمهای پلی کار ضایع می ساختند از باریدن سنگ متصل فرصت لمحه نمی دادند یرزش بهادران صورت نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلوران رزم آزما و مجاز پاشگان کارزار دیده توران بود و در جرأت و جلالت ثانی نداشت مامور گردید که در بروی دروازه قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بریونی رسیدند اما کاری نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری نام بر آرد - در کمر کوه بتجویزای صایب و مدد سنگفرشان جان باز تیز دست و طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی نموده مردم کارزار دیده کوه نبرد در اینجا برای چوکی نشانند که بر وقت کارزار از آنها شرط جانفشانی بظهور آید چون منصوبه که مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازه بدل راه داده آن هر دو طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند هر از باروت نموده بعده که حرن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای جان نثار بمرکاری مخلص خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که چند هزار پیاده غزنی (21) و کرناگی نیز رفیق گردیدند در پای کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بروقت تردد و جانفشانی که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعدة که قریباً چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشته بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

( 21 ) ن - عنبری

پریزند و موختند - مردم پادشاهی از مشاهده آن جرأت بهمرسانده  
 مردانه قدم پیش نهادند - در همان حالت باروت حفر دریم را  
 آتش زدند - پارچه کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قاعه بود  
 برمربندهای جان نثار اجل رسید پادشاهی چون کوه بلا ریخت -  
 و زلزله هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت  
 پیچید - و چند هزار نفر که دران مفاکها و بناها چشم بر راه یورش بودند  
 در چشم برهمزدن زیر سنگها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل  
 و کفن و دفن بالای هم خوابیدند - از منصبداران و عمه توپخانه که  
 قابل شمار بودند در هزار نفر بقعداد در آمدند - و دیگر مردم عمله  
 و فعله و پیداهای احشام و ماولیه مضاعف آن بودند که سنگ و  
 خاک آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق  
 قدرت ازان صدمه جانبر گردیده از ملاحظه جان دادن پائین قلعه  
 قابو یافته افغان و خدیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذبیحات  
 کبی را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد -  
 بخوشوقتی تمام فریاد بر آوردند که عمره ترون خالی است بهادران  
 جان باز زود خود را رسانند - از آنکه هیچ احدی در پای قلعه نمانده  
 بود که از آحییب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و  
 قابوی بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از  
 صدای آنها محصوران خبر یافته بر سر آنها رسیدند و کملک فرمودند  
 همه را زیر تیغ آوردند غانده دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون  
 حریقان جالباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از ترون  
 پر دان خالی بآنتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گول

تفنگ و حقه آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق حتان  
 برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته  
 اند خود بدولت بر اسب کوه رفتار بکمال وقار مستعد کارزار  
 گشته بازرری شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب بر سر کار  
 آمده فرمودند که لاش مردها را باقی هم فراهم آورده سینها را چپر  
 تیر بلا ساخته بزینت همت و کمند جرأت مردانه قدم پورش  
 پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده نمودند  
 خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم  
 بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالکاج و تضرع ازین جرأت  
 مانع آمدند بعده باحتمالت و دلبری پناه پرداخته فرمودند که  
 بدین مرتبه توهم و هراس چو در دل راه میدهد و هنوز عنیم  
 لیتم بر شما دست برمی نهد جمعی که اجل آنها رسیده بود  
 بسعادت شهادت که انتهای درجه آزردی اهل دین و سرمایه  
 رفتاری آخرت امید اند شما را باید که کمر جهاد قائم بسته تا  
 جان درین دارید بکشید - و بحر انرازان دکهنی حکم شد که با همراهان  
 هر باز که مصالح قلعه گیری اند و مردم بهره مند خان بخشی  
 بهند تربیت خان شناخته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعی  
 از بی جگوان حوصله باخته دعت افسوس برهم سائیده میگفتند  
 که هزار افسوس که چنان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد  
 مفت رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کنوخ گشتند  
 و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجمه بخاک برابر گردید  
 و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که • بیت •

گل را چه مجال است که گوید بگل

کز بهره سازی و چرا می شندی

گاه از سنگ ریزه منقار اباپیدل دسار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهره حال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هر کدام از آنها که وارث دلسوز داشتند بعد از کج و کار بسیار اگر لش میست خود را می شناخت بمصل و کفن و دفن او می پرداخت \*

و واقعه غریب دیگر که رودان آنکه چون یکصریه پیاده هندو بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغییر تمام در صورت همه مادهها بهم رسیده بود و تفریق مسلمانان و هندو و شناختن خویش و بیگانه میسر نمی آمد و از مبر آتش شعله عداوت در دل همه عملاً توپخانه زبانه می زد وقت شب بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخریج مبلغهای خطیر و هزاران سومی و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعی از هندو و مسلمانان زنده که در آن مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند \*

• بیت •

این مرحله گرچه دلنشین است • هشدار که پادشاه آتشین است  
در همین آوان منهدان خبر رسانند که رانی مقهور مشهور برام

راجه که طرف هزار آواره داشت ادبار گردیده بود از آنجا بقصد  
 سمت جبال تعلقه خود آواره گردیده مابین راه باجل طبیعی  
 بماری اصلی خویش شناخت - و از سه پسر خوردن مال و در زن  
 ماندند - و در آن زودی بعرض رسید که پسر کلان که پنجم سال عمر داشت  
 بمرض آبله به پدر جهنمی خود پیوست - و نا مرداران همراه او  
 تارا بانئی نام زن کلان او را که در عقل و فرامت و پرداخت حال  
 سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب  
 یک فرزند امت قائم مقام او ساختند درانی مذکور در بجبال  
 دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم  
 شادبانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا  
 آوردند - و ازین مزده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان  
 عقیدت نشان و اکثر ظاهر بیدان غافل از اراده کارخانه الهی زبان  
 بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند -  
 چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سبهاکه زانا برادر او را موجود  
 نمی دانستند و می گفتند دیگر ماده فساد دکن برطرف شد -  
 الحال نیز همه متفق المفظ گشته خوشوقتها نمودند و گفتند که  
 قلع و قطع شجر بنیاد مرهته بد کردار گردید - و در طفل شیر خواره  
 که با زن بیست و با مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ امت  
 اما از آنکه گفته اند

• مصرع •

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بانئی زوجه رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان  
 ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید فساد و فساد و بندوبست مرهته

گردید حال بهمال بر محل بذکر خواهد در آمد .

القصة از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعه پری  
بتغارت معانت هفت کرده از قلعه ستاره واقع است بجای دیوان  
برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام  
قیام داشت استقلال باخته بی علاج قلعه دار بر آمده ملازمت  
نمود - درین ضمن قلعه دار پری نیز حوصله برباد داده پیغام طلب  
قول امان جان رسال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه دار  
ستاره که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع  
کثیر که انتشار یافتن خبر رام راجا علاوه آن گردیده با قلعه دار پری  
عداوت داشت مراعیه مآل کار گشته باستصواب پادشاه زاده مسجد  
اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و  
تقصیر قلعه دار پری معاف نشود کلید قلعه حواله می نمایم و تعهد  
می دهم که قلعه پری را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای  
پادشاهی در آورم - التماس او قبول آمد .

سیزدهم ذیقعدة سنه مذکور کلید قلعه ستاره تسلیم نمود و  
زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مأمون گشته از قلعه بر آمدند - و  
شاه یانه فتح و تهذیب تسخیر قلعه باصول گوناگون بنوازش در آمد -  
و سوبهان را دست و گردن بسته بهایه تخت حاضر آوردند  
از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست و انمودن فرموده  
منصب پنج هزار سوار مع اسب و فیل و کتار مرصع  
و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون  
بعد تسخیر ستاره متوجه محاصره قلعه پری گردیدند - بعد از آنکه برهنمان

قلعه دار پری مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه دار پری که آن قلعه زیاده از ستاره سرفخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نصی برج و باره پرداخت - اگر ستاره بر خود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پری می گفت که آوازه عظمت آسمان از همسوی منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پری می گفت که برجهای فلک در سایه رفعت من تابنده است \*

القصة ترددات و یوشهائی که در مدت ایام محاصره آن قلعه آمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از مرآمد صبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن می کشد - خلاصه کلام آنکه دهم ذی الحججه از پرورش دلوران کوه نبرد آدم بهیار بدرجه شهادت رسیدند - اگرچه از تردد و جانفشانی فتح الله خان و سعی تربیت خان و دیگر بندها جان قنار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما از آنکه از باریدن شب در روز شدت باران آن غلغله که پنج ماه امان یک ساعت نمی دهد و مسدود شدن رود غله و گاه از ناخست سقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب ناله ها کمی نمی رسید بر غوغ بادشاهی نیز بمرتبه اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم و چارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانی و قلت زر موای جنس ماکولات اگر آب حیات به پیشیزی می فروختند کمی

بجوری نمی خرید - و اگر همه قطره باران لوای آبدار میگردد از بی پشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزونی بود - و گوشت بدن هر ذی حیات از فاقه درکاستن از اصپ و بار بردار طوای نام نمائده - لهذا قلعه نشینان گاه بیگانه غافل از کوه فرود آمده شوخی زیاد می نمودند - تا آنکه از پورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل باخته بفریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصره یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال درخت کهنه بدن امان یافته برآمدند - و اسرا اداب تهذیب بجای آوردند - چون آن هر دو قلعه مسجد های نامی که پادشاهان بیجاپور بنا گذاشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعه ستاره را باسم اعظم تارا و قلعه پرای را بنورس تارا موسوم ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند و بست آن سرزمین آراة کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتی بارش و ناموافقیت آب و هوا که در آن سرزمین اصلا بشترنمی سازد نام و نشان شتر نمائده بود - و تردد ارباب بحسب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معینا از گارهای ارباب بار بردار که از قیر باران ایام برشکل پنج ماه زنده مانده بودند سوای پوست و استخوان باقی نبود - سخن درین است که بر قبیل های کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گارهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه هر چه توانستند برداشتنند



باقی پارهٔ اسباب حوالهٔ قلعه دار نمودند و پارهٔ سوختهٔ سبک بازگشتند و زامرادان بی بضاعت که خانهٔ آنها بار خروس (۶) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند. - مع هذا آن قدر نیل و کار که جان آنها بر آنها گران باری می نمود میان درها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید. و بصعوبت و کسالت تمام تا کنار دریای کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میر رسیدند برای فکر عبور که سوای هفت کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند. از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هر کرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهی می نمود

• بیت •

چه دریا سایهٔ قهر الهی • ازو در رهش از مه تابماهی

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعین شدن گرز بردارها که زیر دستان بر زیر دستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روز یکی از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشی کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که در سه نفر گشته و زخمی و عرق نگریدند. ترک تاز خان و دیگر مغلان توزان دو کشتی بضراب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گدائی و کاسهٔ مداخل وجه حال دانسته مانع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک رزیده اشرفی گرفته ستم شریکی ملاحان نموده • بلغ فراهم آوردند و بیچاره‌های که زور و زور نداشتند کنار دریا مستغرق بفرنگ گردیده در پای درخت چکنم لنگر

هنگامگیر پادشاه ( ۴۷۳ ) سنه ۱۱۱۰

اقامت انداخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش  
پند زیوش آنها میرسید • بیت •

گر همه خضر است پی گم کرده کار خود است

گر همه عیسی است در فکر خیر و ناز خون است

و بسیاری از جان میر آمده‌ها که از جان و مثل گذشته بامید آنکه  
شاید بزور بازوی شما یا بمدد دست غیب سلامت از آب بگذرند  
خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری  
غرق بحر فنا میگردیدند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین  
هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید  
بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بدای  
قلعه غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام  
یک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده  
بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده  
محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد  
و موافق اظهار پادشاه زاده پریشانی حال سپاه بعرض میرسید  
باجهودیکه برای تسخیر قلعه پرناله و دیگر قلعات آسمان  
شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را  
برای آرام سپاه بتعلقه صوبه داری ارجین مرخص فرمودند و همچنان  
اکثر بندهای بی حر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا  
داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و  
شاه زاده بیدار بخت را که بعد از تعاتب رام راجا طاب حضور شده بود  
بحضور نرسیده بطریق هراول بجهت تسخیر قلعه پرناله مامور

ماختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چون بسیاری از بند های جان نثار و اسپان بی شمار در پای قلعبجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بلجاپور و حیدرآباد و احمدآباد و دیگر صوبعبجات دور و نزدیک صادر شد که هر کدام هزار سوار خوش اسبه نگاه داشته ششماهه پیشگی از خزانه سرکار داده روانه درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرفه خواص پوره که فی الواقع مکانی پراز سبزه و گاه و اشجار ثمر دار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیم فرمودند و از آرزائی غلغله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رودان و هریکی بزبان حال

مآیفت

• بیت •

باز آمد رنگ ما بر روی ما • باز آمد آب ما در جوی ما  
 اما از آنکه زمانه غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثه تازه  
 ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالمگیر گذشت مجمل  
 از آن سوانح می نگارد که چون لشکر کنار فالح کم آب که اطراف ناله  
 ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام  
 پر شکل گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از  
 بارانی که در جبال و کوهستان و در دشت پرورعت غیر موسم بارید و  
 پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلا  
 مبرم جان مردم گردید جمعی که مد هوش بلاه عشرت و هم آغوش  
 خواب غفلت بودند رفتی خیردار گشتند که آب از سر گذشته

بصاطتخانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچید، بود و هر کدالم که  
 مراستیده گشته بفرسخت شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف  
 که دران شب تار نظر می انگذند جز موج آب بی پایان بنظر  
 نمی آمد و خیمه با حباب و از بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو  
 معشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کنان نفسی نفسی  
 گویان هر طرف بقصد جان سلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد  
 جان دران بحری پایان بیداد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای  
 وحشت اغزا تزلزل فزای فرو گرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران  
 شب تار در لشکر برخاست و غلغلۀ عظیم هوش ربا دران عرصه  
 پیروست پیچید پادشاه عالم ستان که در جایی ضرور تشریف  
 داشتند بگمان آنکه هنگامه رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو  
 برپا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پای خدیو زمان  
 بلغزید و چنان ضرب صعب پدای مبارک رسید که علاج پذیر  
 نگردید و بگننه لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار  
 بجائی کشید که سیلاب تا در لختخانه پادشاه رسید و سواری خاص  
 و برای خدمه سحر طلبداشتند بعده که صبح دمید آب روی می آورد و  
 بسیاری از مردم عمده نامی اسباب و حرائج بیداد داده سر و پا برهنه  
 هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کسالت و تصدیح بخلق الله  
 رسید از احاطه بیان بیرون است \*

البحال نقره چند از عزم تعمیر قلعه پرناله که علت فانی  
 این سفر سراپا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعه  
 آسمان توأم بود که بعد از در آمدن بتسخیر از سعی پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف پادشاهی ماندن در  
 سال می و پنج جلوس باز غنیم لیثم بر آن قلعه دست یافته  
 بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنه مذکور  
 اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتر از درآمد اوائل شعبان المعظم  
 نولحی مرتضی آباد رحیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که  
 درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین  
 تنگنا سرای فانی بدار القرار جاویدانی شناسمت - درین منزل  
 فوج غنیم بانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده  
 که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند  
 مه پوران رو بقرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج  
 تازه مع مصالح قلعه گیری بمزاولی گوز برداران طلبداشته بودند  
 تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بحر بدند بعد عید نظر  
 کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پون گده که بقاعه پرناله  
 چسبیده بود کنار دیا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - درین مدت  
 سفر دکن تا مقدر هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران  
 اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه  
 می شدند بعده که مهم تسخیر قلعات بمیان آمد و عارضه صدمه که  
 پهای حضرت خلد مکان رسید علاوه تصدیقات آن سفر گردید بازاده و  
 قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافه  
 گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوة عیدین بفرمودند  
 مکان مقصود معروف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه  
 و قتل و امیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند •

عالمگیر بادشاه ( ۱۶۷۸ ) سنه ۱۱۰۰

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق

سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کرده دورگ آن از روی جریب بعرض رسید مامور گردیدند بعد که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار سوار بتمام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده بتمام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبه مذکور بمنصب جزوی از جمله تعیینه احمد آباد بود بوسیله حسن تردد و شجاعت و امانت از جمله کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزار و پنجهزار سوار و صوبه احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبذای او می شد و به پسر مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر بر اینکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دهنمت تن نمی دادند و غرور قدم خدمت و تردداتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که کم و بیش موافق حکم بعمل آوردند در سرانجام و تقدیم خدمت ماموره پذیرداخته عرضه داشت متضمن بر عنبر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معدومند مع دولت روپیه در کفاره این کم خدمتی روانه حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانۀ زادان کم منصب و تربیت یافتہای حضور و مزاج دریافته بادشاه  
بود و بخدمت فوجداری سرکار گوڈرہ و غیرہ تعلقہ صوبہ احمدآباد  
سرفرازی داشت و میدان شجاعت خان و او سوی مزاج بہیمان آمدہ  
بود بدین مضمون رسید کہ درین ایام بادشاه عدو مال اسلام بقصد جہاد  
کمر بتسخیر قلعات تعلقہ کفار بستہ این خانہ زاد را زیر سایہ آرام  
نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیدہ و بی حکم بحضور  
نمی تواند رسید اگر مامور گردید یکی از خانہ زادان را در تعلقہ  
فوجداری نائب گذاشتہ خود را با جمعی کہ تواند بحضور رساندہ  
سعادت شرف ملازمت ضمیمہ ثواب جہاد حاصل نماید بعدہ کہ  
مضمون ہر دو عرضہ داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی  
در حق شجاعت خان شعلہ در گردید حکم شد کہ مراتب پسر  
خواندہ شجاعت خان مع مراتب جملہ فوجداران صوبہ احمدآباد و  
متعینہ عمدہ آن صوبہ بعرض رسانند و ہمہ را بکمی منصب  
منصوب ساختند و حسب الحکم باعتراف تمام کہ خلاصہ مضمون  
آن بکم و زیادہ عبارت نوشتہ می شود بنام شجاعت خان صادر  
فرمودند و ای صدوای ہر عقل و دانائی آن پیر عقل و ہوش باختہ  
کہ در مقابل چنان حق نمک و عنایات بی پایان بی آنکہ سعادت  
ملازمت دریافته باشد از ادنی پایہ بمراتب اعلی رسانندہ باشیم و  
ہمیشہ در صوبہ داری بہراد خاطر بصورہ باشد در چہن وقت  
کہ ما بدو است بر جہاد و قلع ریشہ کفار بدنیہاد کمر ہمت بستہ  
باشیم و بر ہر مسلمان کہ بہرہ از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه  
اسلام خاصہ در جہاد واجب و لازم برای طلب ہزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعدرهای لایعنی ولایت و لعل  
گذرانیدن و در فرستادن پسر مزارعی که متبغای خود نموده اغماض  
بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه نمودن حوای بی سعادت  
چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعه عدم اطاعت بطریق  
پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که درگاه را مقابل آفتاب دارند  
یا قطره را در دریا اندازند دولت خدا داد سلطنت هندوستان  
دریایست بی پایان که در هر حال و صاه کرورها بانعام و دیگر  
اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاک مزاج دان  
این درگاه آمان جاه اند و جبین عقیدت آئین برین آستان سوده  
اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود  
التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم  
باید که ازین عقیده فاسد باز آمده زود و شتاب متبغای خود را  
با فوج شایسته روانه درگاه معلی نماید و فرمودند که گرز بردار شدید  
رفته پسر خواننده شجاعت خان را با متمینة دیگر احمد آباد بحضور  
بیارک - و بظام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان آرزوی  
کمال عنایات و خانه زاک پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار  
صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارگاه احرام حضور  
بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش امیدوار  
عطای منصب و تعینات جاگیر در همان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه  
در ماهه سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیارک بعد رسیدن  
فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع  
بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارنوی که



رجوع بمحمد مراد خان می آوردند پیغام تهدید آمیز منع نوکری اختیار نمودن می نمود تا آنکه محمد مراد خان بحسبی بسیار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را که سابق بخشبی شاگرد پدیده شجاعت خان بود امید وار ساخت که بعد رسیدن حضور او را سر مثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر ملازمت نماید بدهد که محمد مراد خان و نظر علی خان پسر خواننده شجاعت خان بسزاولی گوز برداران در ایام شروع محاصره پرناله بحضور رسیدند و بعرض رساند که هر دو بر سر چوکی رسیده اند محمد مراد خان را از راه فضل و خانه زاد پوری بدون آنکه تغییر رخت بدن نماید بتاکید طلبیده وقت ملازمت مورد عنایات ساخته مع تمعینه و برادری اضافه مرحمت فرمودند و گوز برداری که همراهِ محمد مراد خان آمده بود او را نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند بدهد که نظر علی خان ملازمت نمود - دزروه گوز برداران برای اضافه گوز برداری که نظر علی خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که نظر علی خان را گوز بردار نیارده چشمی محمد مراد خان آورده - آوردنهای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازی یابند تصدیق آن بمر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر آمد و بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که سر مثل نموده بود سه صد و پنجاه سوار نمودند - درین ضمن بالتماس روح الله خان بخشبی کمی منصب نظر علی خان و دیگر تمعینه صوبه احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

عالمگیر بادشاه ( ۴۸۲ ) سده ۱۱۱۱

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند باوردهای محمد  
 مراد خان تنخواه داده بانی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جای  
 دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد از قضای چند  
 روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که  
 محمد مراد خان جمعی را که بحضور آورده بمنصب سرافراز  
 یافته اند همه از قوم اردال و بازاری احمد آباد و نوکران خانہ زادان  
 سورتی آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاذ فرمودن تقصیر و  
 بحال گردیدن بکمی منصب سرافراز گردیده اند از آنکه حکم شد  
 که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای  
 محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند  
 این معنی باعث کمال خفت و بی آبرویی بندهای قدیم  
 پادشاهی است و همه رکابی فوجداران و متعین احمد آباد باشاره  
 شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و  
 همین خدمت محمد مراد خان باعث مبادل گردیدن و چون  
 محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل  
 نموده معرفی او باین نموده بود که بخشی شاگرد پیشه شجاعت  
 خان بود بعد گذشتن عریضه شجاعت خان محمد مراد خان را  
 مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست  
 نوشته گواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشی  
 پاجیان پاجی ما را سر مثل کرده معرفی او نمودی مگر خانہ زادان  
 و امرزادهای امید وار بندگی ما در احمد آباد مطلق بهم نمی  
 رسیدند و از روی بیدماغی فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از هندی تا پانصدی سرافرازی پادته بودند همراه سه بستی اعتبار نمایند بعد که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوی شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی نمود و عده سرمثل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرزادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایه عناب بر آمد و منصب آوردهای او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید \*

الحال بذکر محاصره قلعه پرناله می پردازد بعد که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خدمت های آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دواندن نقب ساعی گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و بیلا بردن دمدنها محاذی قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گواهای کوه ریا بعضی اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهدام تربیت خان و دیگر کارپردگان کوه کن و دستگیری سنگ تراشان چابک دست در دواندن نقب عجب کارخانه بر روی کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمی خالی نموده مجرف ساختند که سه جوان مسلح پهلوئی هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هر چند قدم نشیمن مربع وسیع که بیحت و سی نفر در آنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعی از بهادران جان نثار نشانند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار می گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعی برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم بهرمات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای کوه ربای اطراف تخیل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود رسیده ترویات نمایان بروی کار آورد و بعد رساندن کویچه سلامت تا پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یورشهای بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمی خواستند که مقابل تردد میر آتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور آید همچنان از محمد مراد خان غریب سومی و جانبازی بر روی کار آمد و از حسن و نفاق امرای مقرب تردد او پایدال گردید - خان جهان پسر حاجی محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم ستان از راه خانه زاد پروری فرمودند که می خواستیم عنایات نمایان بحال حاجی محمد انور مبدول فرمائیم حیانتش وفا نکرد بحال بحال تو بعمل خواهد آمد ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازی بمنصب مناسب و بخدمت پیشکاری حمید الدین خان بهادر داروغه دیوان خاص ضمیمه وقایع نگاری و امینی هفت چوکی فوج پادشاه زاده محمد کام بخش سرامراز فرمودند او بموجب حکم برای دریافت حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان متعلقه خود در مورچال رفته بود چون دران وقت آتشباری غلواغه توپ و تفنگ و بان و سنگ از بالای قلعه بشدت تمام بود و خانه زانان جانفشان و بهادران عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور می آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روی داد جماعه

کنیر ازان گروه شقارت بزرگ بجهنم واصل و زخمی و امیر گشتند و از شجاعان اسلام لرغوی درجه شهادت یافتند و چندی گلگونگی زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان دران رستخیز طرفه تروک رستمانه و سعی بهادرانه نموده اکثر ملامت ناپاک را بدار البوار رساند بعد مرض مورک تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورک مراحم و تربیت کرده آن پادشاه قدر افزا و بر چهره او آثار رشد شجاعت و تهوری نمودار بود پادشاه روز بروز بمقتل عنایات بر دیگر خانه زادن او را امتیازی می بخشیدند انشاء الله تعالی باقی احوال ترقیات او بر محل بزبان قلم ستوده بیان خواهد داد .

و مجمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم می دهد چون مابین قلعه پرناله و پون گده که پیوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهر می شد اما هر چند می خواستند حقیقت آن پارچه کوه واقعی ظاهر نمی گردید و بسبب باریدن گلوله تفنگ و سنگ متصل از هر دو طرف کوه هر کاره ها جرأت بالا رفتن نمی نمودند محمد مراد خان و خواجه محمد بخشی پادشاه زاده محمد کام بخش را که از شجاعان کار طلب بودند و در همان روزی به بحال گشتن منصب و جاگیر سرافرازی یافته بود مامور فرموده بودند که مابین هر دو قلعه زمر همان تیغه کوه همراه آوردهای خود و فوج پادشاه زاده تهاقد قائم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخی تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعی از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف گذار لشکر رسیده پاره مواشی که می

چو بدند پیش انداخته خواستند که بالا برند محمد جوان پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزاده‌های او خیر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعی از همراه بدماقب آنها پرداختند اشقیا قاب مقاومت نیارزده دست از مواشی برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان پاشنه کوب صبرتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت هم‌رهان خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهر زاده‌ها رساند و از بالا تکرک گولگ تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب بر نمی داشت و بمحمد مقیم نام خانسار محمد مراد خان با یکی از خواجه سرا و دوسه نفر دیگر زخم گولی تفنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجه شهادت یافت باز رحمانه سینه‌ها را سپر ساخته بر فراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن نمودند درین ضمن نظر خواجه سرا بان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقریان حضور با تربیت خان که باعث ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمی کشود عداوت بهم رسانده بودند بی اختیار باظهار هوا خراهی پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت به میر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند که قنات از رویرو برداشتنند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست داد و طلب مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه شقه بخط مبارک بتمام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن آنها بطریق معاونت و رساندن نخته و دیگر مصالح مورچال بمحمد مراد خان و شقه آفرین بتمام محمد مراد خان صادر فرمودند - روح الله خان و حمید الدین خان بپای همان تیغه کوه آمده پیغام بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوی بیجا نموده ما را برای اعانت خود طلبیده اید اما از ما استمدادی که توقع دارید بعمل آمدن متعذر اگر شما بذات خود و همراهان خود مورچال قائم می توانند نمود مبارکست و الا عذر عدم گردیدن مورچال بحضور نوشته فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت موال و جواب تا آخر روز بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمی داد تا آنکه اشاره زود فرود آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان مصحوب محرم نخاص پیغام دادند که شما راضی اید که ما تعیینات شما باشیم و ثروت تربیت خان و همه عمدهای رکاب پایمال گردید آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل استقامت رزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در مانند شب ملاحظه چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بلیکم فرود آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض خلد مکان از روی بیدمانی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه در آن وقت بعضی مقربان که اکثر عمدتها بروج الله خان بخشی و میر آتش رجوع داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای حسن خدمت او را با اعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق امر بود اما وقت شب در خلوت از خارج حقیقت واقعی خاطر نشان و دلنشین پادشاه گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بهجرا آمد بی آنکه بدستور هر روز مثل آرزوهای خود ایستاده نماید بجای خرد ایستاد پادشاه از روی لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض نمود که مردم بسبب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شده زیاده اند از راه قدردانی و خانه زاد نوازی به تسلی او پرداختند و گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشانی و تهوری کوتاهی واقع نشد اما عمدتای کار طلب ما نخواهد که تردد تو بهر صفت ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طلبیدند در خلوت فرمودند چنانچه سعی و تردد و کار دست بسته که از خان زمان عرف



شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبھای بد فرجام مع فرزندان و عیال بظہور پیوست و مقربان ما نگذاشتند کہ در مقابل آن خدمت قدردانی و عنایات بظہور آریم اگر ازین مقوہ حسن تردد رستمانہ سعی بمعنی از خانہ زادان ما رو میداد فرزندان اردوستان تیموریہ را مرہون احسان می نمودند ہمین دستور سعی محمد مراد خان از برای خاطر تربیت خان نگذاشتند کہ بجانی رسد بتو کہ گمان کہ مال راستی داشتیم تو ہم بزاخلش تربیت خان شدہ و بہ تربیت خان برای یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود کہ مصالح قلعه گیری و یورش موجود است و بمحمد مراد خان کہ از وی سعی و تردد بہادرانہ بظہور آمدہ بود حکم شود کہ باز روز یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود کہ بر پادشاہ ظاہر گردد کہ آن روز تردد اتفاقی از بظہور آمدہ بود چون ہمین نزاع ہمچشمی و حسد با فتح اللہ خان کہ در تہوری اسم بر آردہ بود امرای دیگر می وزیدند باز پادشاہ در جواب فرمودند کہ محمد مراد خان و فتح اللہ خان در تردد خودہا را معاف نخواهند داشت باید کہ شما بعار امتداد ایام محاصرہ راضی نباشید \*

ذکر - وانیع سال چہل و پنج از جلوس خلد مکان

مطابق سنہ ہزار و صد و دوازده ہجری

بعده کہ ایام محاصرہ بدومہ کشید و بہادران با نام و ننگ مکرر بمدد زینہای احسان پایہ و کمندہای رحائر از طول اصل شرط جانبازی بجا آوردند مردم بسیار بمعرض تلف آمدہ بدرجہ شہادت رسیدند و کاری سادہ نہد و روز یورش داز نشانہای محمد

مراد خان بالای همان تیغه کوه رحید و از فتح الله خان شیر نبرو تردد  
 بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار  
 طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام درمیان دارند  
 و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعی رسل و رسائل  
 بهادران قلعه دار پرناله بوماطت پادشاه زاد محمد کام بخش  
 و تربیت خان خفیه مذاخ گرفته قول امان خواسته او اخر ذی الحجه  
 سنه چهل و پنج کلید هر دو قلعه فرستاده قلعه خالی نمودند  
 و قلعه های فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهی در آمد و قلعه  
 پرناله را مسمی به بنی شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند  
 در همان ایام ابر و آثار باران بيموم بر روی آسمان ظاهر گردید و تند  
 بادی که از علامت غضب الهی توان گفت بدید آمد و خیمه های  
 خرد و کلان روی زمین و سایه بانهای سر بفلک کشیده بصورت کمان  
 بان در روی هوا بپرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند  
 خیمه نبود که طناب او آن روز از بان تند گسیخته نگشته باشد و چادر بی  
 روی بآسمان نیاورد که از حادثه بان باز سالم بر زمین فرو نآید  
 عالمی از بیدار آن بان فریاد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب  
 ستر پرده نشینان سراچه عفت به پرده دری و بی حجابی نوعی  
 مبدل گردید که او باشان پی آرزو و حسن پرستان دور از حیا و شرم از  
 غوغای وقتی نظاره مستوره های بیحجاب در جامه نمی گنجیدند .

القصة اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاون که برای  
 آرام سپاه علف زار بحیار و آرزانی غله زیاده از همه طرف بود و  
 تسخیر قلعه چندن مژدن فیز دران نواح منظور نظر داشتند برانر شدند

سنه ۱۱۱۳ ( ۱۴۹۱ ) عالمگیر بادشاه  
 فتح الله خان را باضافه پانصدی ذات مد سوار و خطاب بهادری  
 سرامرازی بخشیدند و فرمودند که برای تنبیه و قلع ریشه اشقیای  
 اطراف قلعبجات آن سمت رفته در استیصال آن جنمائے بدسآل کوشد و  
 آن بهادرکار طلب شیر نبرد خود را بآن طرف رسانده بسیاری از کفار  
 بد کودار را علف تیغ آیدار نمود و بر کمر گاه هر چهار قلعه  
 که در آن ضلع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه بر روی کار آورد و  
 جمعی کثیر را طعمه تیغ و تیرو چنان ساخته و اسیران و موامشی  
 بسیاری دست آورده بمرتبه علم شهرت بر افراشت که کفار قاعه مغلوب  
 هراس گشته از آوازه آمد آمد رایت ظفر آیت بی آنکه پای محاصره  
 بمیان آید قلعه پارس گده را خالی نموده راه فرار اختیار نمودند  
 و اواخر محرم دو گروهی پانچ گانوں بارادۂ چهارونی مضرب خدام  
 واقع شد قلعه پارس گده را مسجی بمصدق گده ساختند - و بهره مند  
 خان را برفاقت فتح الله خان برای تسخیر قلعه چنفس مندن مع فوج  
 شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شناخته در  
 اندک فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رحمانه  
 بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعه بتصرف اولیای  
 دولت قاهره در آمد تا وسط جمادی الاول از تسخیر هر چهار قلعه  
 فارغ گردیدند •

ذکر سوانح سفر پر تعب تسخیر قلعه کهلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانچ  
 گانوں بقصد تسخیر قلعه کهلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد  
 تصدیقات و کسالت که در آن سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهر دار و  
 جنگلهای انبوه پر خار و بدی هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان  
 قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد  
 گردید مجمل می نگارند که در روزی راه در دوازده روز طی نمودند  
 بابت گهات که از کتلهای قالب مشهور بود رسیده بلشکر حکم  
 فرمودند که بمرو از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که برای  
 تذبذب مفسدان طرف کواک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت  
 و سوختن مکانهای اشقیای آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود -  
 درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لرزیدند که از خیمه  
 بخیمه دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را  
 مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن  
 کوه که بلغا که از اینجا قلعه سه و نیم کوه مسافت داشت و مکان  
 مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول  
 فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان  
 بیدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز درختهای غار را از  
 بریدن و انداختن درختهای تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار  
 طلب که هم در دفع هجوم اشقیای که از اطراف گوشه و گذار جبل در  
 پناه اشجار غابل می تاختند می کوشید و هم در خدمت مامور  
 می پرداخت کار یکماه را در یک هفته چنان سرانجام داد که صد سوار  
 برابر هم توانند گذشت - جمده الملک اسد خان را مخاطب بامیر  
 الامرا ساخته چهار هزار اشرفی و خنجر مرصع اتمام فرمودند و  
 حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جی - سنگه و دیگر بهادران رزم جوی کارزار دیده را مورد عنایات ساخته بعظای پادشاهانه نواخته برای محاصره قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قراولان داخل دره شدند از آنکه سنگی را که فتح الله خان قابل دهنده بستن و توپها بالا برهن دیده به ترده تمام تهازه در اینجا قائم نموده آمده بود کادران تیره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار در اینجا کشیده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهته باستقیال لشکر پادشاهی سر راه دره گرفته در پناه اشجار سر بفاک کشیده و پارچه سنگهای کوه شکوه بزمن گولگه بندوق و لغزاندن سنگهای فیل را شروع نمودند فتح الله خان بهادر با دیگر بهادران شعله خوترون نمایان نموده بدفع اعدا کوشیده میزها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاری را از پا در آورده بدار الجوار فرستاد و جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند آخر چنان کار بر سر آن کفایت کردار تنگ ساختند که راه فرار یافته خود را از بالای کوهها انداخته بجهنم واصل گردیدند و جمعی کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار های کوه سرفگون نمودند و در آن روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمی نپاسود از ذات خود فتح الله خان بهادری نمایان و ترده رستمانه بظهور آمد

\* بیت \*

بروز و غا آن یل زور مند \* بچک چاک شمشیر و خم کمند  
 زدشمن بسی کشت و آورد بزد \* خدا دادش این دست و نام بلند  
 بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافه در صد سوار و  
 عطای علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کنار و مدغم خان

راکه اسپ سواری او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا مر بلندی  
 بخشیدند و بانگس فتح الله خان همه منصبداران برادری او موافق  
 پایه مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه  
 جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردید  
 و بدو اندن کوچه سلامت دران سنگ لاج و بستن دمدمه پرداختند  
 آنچه سعی و تردد از فتح الله خان در گذدن نقب و کانر کشی  
 دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آید باطناب سخن  
 می کشد مجمل می نگارد که در کوچه سلامت چندان کارنامه بر روی  
 کار بزور بازو و تدابیر خود و هنر پردازی سنگ تراشان فرهاد  
 تیشه ساخت که نشیمنهای دلتشین و درپچهای روشن هوا دار زیر  
 زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه  
 بمرهذهها تاخته مرو دست آنها را بریده می آورد پوست سر آنها را پرازگاه  
 نموده بادستهای آن جماعه بجای خوشه انگور می آویخت و چندان  
 هببت احم آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت  
 بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می  
 جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچه سلامت و کارنامه ساخته  
 فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جانبی  
 که تشریف داشتند بتفارت سه و نیم کوره جریبی دولتخانه بود  
 بفاصله نیم کوره از قلعه مضرب خیم ظفر انجام نمایند لیکن بعد  
 کوچ در مصافقت آن سه کوره زیاده از هفت خان راه مانزندان که  
 بر رستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کماله  
 بر خلق گذشت و از غره رمضان که کوچ نمودند بعد که چندین

هزار چار باها و آدم از بالای کوهها بمنگ افتادند و زیر دست و پای همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بپاد نذا دادند و بتاراج مردهها که از آن طرف ناگهان سر بر آورده سر از تن و یراق و ریخت از بدن می بردند رفتند در ده روز بقاوت نیم کرده پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نو بشمار و اسباب زیاد که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار فیاید القصة آنچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی برخلق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا از آن منزلهای پر خطر جان سلامت بر آورده بدام آفت گواهی کوه ربا و توپهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیک بنی شاه درک رساند و برای تذبیه اشقیبا سر راه آن طرف که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شد پادشاهی بران قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند و فرمودند که در آنجا استقامت ورزیده بگذارند که از آن طرف کمک مرقهوزان برای محصوران قاعه کهدلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان را که در آن ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج منلیه زیرگهات ابتدا که از آن طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنچاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر ترسد خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از

هاتفگیر بادشاه ( ۱۹۹ ) سنه ۱۱۱۳

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدستگاران و کشتن و امیر  
 نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشی کوتاهی نمود و  
 دران ضلع اثر از آبادی و نام و نشان مرهته بد فرجام گذاشت  
 و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمد امین  
 خان تردد های نمایان بر روی کار آوردن شریک کافر کشی گردید .  
 کلمه چند از تردد فتح الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خامه  
 میدهد - بعده که کوه سلامت سر بغار های پای آن کوه  
 آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پدشش بدن آن خدای  
 محال می نمود بر آوردن اگرچه ظاهر بینان ناآزموده کار و همچو شمان  
 برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه پیکار می نمودند و از بالای قلعه  
 متصل ولایت قطع اقسام آتش بلا می بارید اما فتح الله خان چندان سعی  
 و تردد در گرد آوردن مصالح و استادن چاک دست می نمود و زربجای  
 خرمهره می پاشید و شب و روز خود تغذیه و زبیده تیشه و کلند واره  
 بدست خون گرفته شریک هنر مند آن فن میگردید که اگر فرهاد  
 کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب  
 نزدیک دروازه رساند درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند  
 که نزارها طه شمار بیرون بودند همچنان در بالا بدن دمدمه و کجاوها  
 و سبدهای بی شمار پر از خاک و خس و خاشاک و کلهای آدم و  
 دست و پای چار پا موجود نموده محاذی قلعه کوهی آسمان پای  
 دیگر نمودار ساخته باعث تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان  
 ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادر شیردل همراه مزدوران به بستن و  
 بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچه



سنگ فیل رومی صد سنی با که یک لخت گوهی از بالا غلطان آمده بر تخت عریضی که مصالح کجاره و نیر بران گذاشته بودند خوردند آن نخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالی که نغم المله خان دست بکجاره زد شریک تریک مزدوران بود پارچه ازان نخته بر سر او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بد رفت مع کجاره غلطان گشته در غازی که پادان آن پیدا نبود پائین امثال چنانچه غریب فریاد و هنگام شور دران مرحلها و لشکر بلند گردید و اکثر مایوس از حیات ار گشته خبر پادشاه رسانیدند اما چون حیات چندگاه او باقی بود حکم حافظ حقیقی کجاره در درخت ساق خوردن کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست از کجاره برنداشته قوی گرفته بود آریزان ماند و مردم بمده او رسیده ازان بلیه ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه اعضای او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومبائی خاصه پادشاه عنایت نمودن یک ماه صاحب بستر بود و با عفا شمانت ایرانیان و تورانیان حسد پیشه همچشم گردید بعد که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپایج مرصع و تحسین و آفرین باد او را منتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی - گویند بمرتبه در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و کلام با پادشاه و دیگر امرای متروپ واقع شده بود که با آن همه جلالت و حسن فرد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت خدان مکان که در باره او داشتند از ملاحظه داعیه و تهوری از نظر بر

همه‌گیر بادشاه ( ۳۹۸ ) ۱۱۱۲

عاقبت بینی بر مراتب و پایه منصب او بسیار بتامل می افزودند - نقل نمایند که روزی برای مقدمه که خلاف مرضی پادشاه ازو بظهور آمده بود مصحوب یکی از خواجه سرایان حضور پیغام سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند ازآنکه مرحله عمر او از هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت در جواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که سال عمر او بخانه هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه می یابد و هواس خسته او بحال نمی ماند من خود سپاهی صد مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا و دیگر مردم بر قبح معانی آن جواب ناصواب او را بسرزنش خبردار ساختند بعد از خواهی معقول پیش آمد شبی جمعی کذیر از غنیم لیثم بر مورچال و مرحله فتح الله خان ریخته از در سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعی از سنان و عمه کارخانه مرحله کشته و زخمی گردیدند همینکه فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره بخندان رسانده چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیبا رو بفرار گذاشتند از آن روز دوهزار پیاده کوهکی بابت - یدی یا قوت خان که با مصالح فتنه گیری رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار بیعت را از بنی شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امین خان از کافر کشی زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافه خدمت سوار و عطای خطاب بهادری و دهوپ و اسپ و فیل و فرمان آسودن معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق